

سر صدیقین نبودن برهان‌های سینوی از

منظر ملاصدرا

عسکری سلیمانی امیری^۱

چکیده

از اهم مباحث در فلسفه اولی اثبات واجب الوجود است. واجب الوجود موجودی است که وجودش وابسته به هیچ چیز دیگری نیست و برهان خلقی برهانی است که وجود خدا به واسطه وجود خلقتش اثبات می‌شود و این نوعی وابستگی در اثبات وجود خدای متعال است و خلق به گونه‌ای بیگانه از خداست از این‌رو باید متلزم شد که بیگانه در اثبات واجب مداخله دارد. اما فیلسوفان در اندیشه اثبات خدای متعال توجه کرده‌اند که اگر اثبات وجود خدا به بیگانه وابسته نباشد، بل صرفاً به خود متکی باشد، بهتر است. بنابراین همانطور که وجودش مبتنی بر خلقتش نیست، اثباتش هم مبتنی بر خلقتش نباشد، بهتر است. این نوع برهان را صدیقین نامیده‌اند و ابن سینا مدعی است که چنین برهانی را تقریر کرده است؛ چرا که وجود عینی در متن خارج، که نافی سفسطه است، یا واجب است یا ممکن و در هر دو حال واجب اثبات می‌شود و بر این اساس مدعی است برهانش صدیقین است؛ چرا که اثبات وجود خدا مبتنی بر بیگانه، یعنی خلقتش نیست. اما ملاصدرا با تأکید بر درستی برهان ابن سینا آن را صدیقین نمی‌داند. نوشتار حاضر بر اساس تحلیل برهان ابن سینا و تحلیل نقدهای ملاصدرا سر صدیقین نبودن برهان ابن سینا را از منظر ملاصدرا نشان می‌دهد. بنابراین طیفی از برهان‌ها که از برهان ابن سینا تبعیت کرده‌اند، صدیقین نیست. البته این دسته برهان‌ها برتر از برهان خلقی‌اند و از این‌رو از نظر ملاصدرا برهان ابن سینا قریب به منهج صدیقین است. در پایان اشاره خواهیم کرد که چرا برهان ملاصدرا صدیقین است.

واژه‌های کلیدی: ابن سینا، ملاصدرا، برهان صدیقین، الاهیات بالمعنی الاعم، الاهیات بالمعنی الاخص.

۱. عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)،
solymaniaskari@mihanmail.ir

مقدمه

اثبات وجود خدای متعال از اهم مسائل فلسفه اولی (=الهیات بالمعنی الاعم = علم کلی) و الهیات بالمعنی الاخص (=علم الربوبیة) است. اندیشمندان در اثبات واجب گاه از طریق وجود خلق، وجود خالق را نتیجه می گیرند، این دسته از برهان‌ها خلقی‌اند، و گاه از طریق مفهوم واجب الوجود یا کامل مطلق یا عناوین دیگری که مصداق انحصاری آن خدای متعال است، وجود او را نتیجه می گیرند. این دسته برهان‌ها مفهومی‌اند، و در اصطلاح، «برهان وجودی» نامیده می شوند، و گاه از طریق تحقق وجود- نه لزوماً وجود خلق- وجود واجب را نتیجه می گیرند، این دسته را اجمالاً برهان صدیقین نامیده‌اند. خلقی بودن دسته اول روشن است؛ زیرا واسطه اثبات واجب در واقع چیزی است که مصداق خلق اوست، هر چند پس از اثبات معلوم می شود که واسطه اثبات خلق او بوده است، و دسته دوم را به این اعتبار وجودی نامیده‌اند که ادعا می شود که وجود در وجود واجب، محمول است، و وجود به نوبه خود کمالی از کمالات در برابر سایر کمالات دیگر- مانند علم و قدرت- محمول تلقی می شود. دسته سوم را صدیقین نامیده‌اند؛ چرا که صدیقین که مصداق بارز ایشان انبیای الهی‌اند خدا را به واسطه خود خدا اثبات می کنند، نه به واسطه بیگانه؛ هر چند بیگانه، خلق او و وابسته به او و معلول او باشد.

برهان خلقی و برهان صدیقین در میان اندیشمندان اسلامی مورد توجه بوده است، و در این میان ایشان به اهمیت برهان صدیقین پی برده‌اند. اهمیت برهان صدیقین از جهات متعدد است که در مقال دیگر آن را بررسی کرده‌ام (سلیمانی امیری، ۱۳۹۸: ۹). در اهمیت برهان صدیقین همین بس که: همانطور که وجود خدا به هیچ چیز محتاج نیست، اثبات او به برهان صدیقین هم به چیزی جز او محتاج نیست. از این رو ابن سینا و فیلسوفان پس از او دنبال برهانی رفته‌اند که وجود خدا به واسطه خدا اثبات شود بی آن که دچار مصادره به مطلوب شوند.

ابن سینا برای اولین بار برهان بدیعی آورده و مدعی شده در آن خلق خدا واسطه در اثبات وجود او نیست. گویا از نظر او همین که خلق واسطه در اثبات وجودش نباشد، وجود خدا واسطه در اثبات وجود خودش شده است. اما آیا واقعا مقصود ابن سینا در برهان صدیقین این است که وجود خدا واسطه در اثبات خودش است، نه هیچ چیز دیگر؟ اگر مقصودش همین باشد، برهان‌های خلقی و برهان‌هایی که در آنها

از عناوینی که اعم از خدا و یا از عنوان‌های غیر خدا استفاده شود، صدیقین نیستند. و اگر مقصود او در برهان صدیقین این باشد که خلق - به خصوص - واسطه نشود و وجود خدا با اصل وجود - من حیث هو هو - اثبات شود، در این صورت، اگر مقصود از وجود من حیث هو همان خدا باشد، برهان‌های خلقی و برهان وجود شناختی قطعاً صدیقین نیستند، و هر برهان دیگری که بتوان نشان داد که حد وسط آن خود خداست برهان صدیقین است. ولی اگر حد وسط برهان عنوان عامی باشد که قابل انطباق بر وجود خدا باشد - کما این که قابل انطباق بر غیر خدا باشد - برهان صدیقین نیست. از این رو باید کشف کنیم که مقصود ابن سینا از برهان صدیقین چیست، و معیار برهان صدیقین از دیدگاه ابن سینا چه ویژگی‌ای دارد؟

۱. اصیطاء معیار صدیقین از توصیف ابن سینا از برهانش

ابن سینا برهانی در «الإشارات و التنبيهات» بر وجود خدا اقامه کرده، و آن را در حکم صدیقین دانسته است. وی برهانش را چنین توصیف می‌کند:

«تأمل کیف لم یحتج بیاننا لثبوت الأول و وحدانیته و برائته عن الصمات إلى تأمل لغیر نفس الوجود، و لم یحتج إلى اعتبار من خلقه و فعله، وإن کان ذلك دلیلاً علیه، لکن هذا الباب أوثق و أشرف، أی: إذا اعتبرنا حال الوجود فشهد به الوجود من حیث هو وجود، و هو یشهد بعد ذلك علی سائر ما بعده فی الوجود، و إلى مثل هذا أشیر فی الكتاب الإلهی: ﴿سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾. أقول: إن هذا حکم لقوم. ثم یقول: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾. أقول: إن هذا حکم الصدیقین الذین یستشهدون به لا علیه» (ابن سینا، ۱۴۰۳: ۶۶).

از این عبارت چند نکته در کشف معیار صدیقین اصطیاد می‌شود: ۱. برهانی که وجود خلق واسطه در اثبات باشد، هر چند می‌تواند معتبر باشد، از معیار صدیقین برخوردار نیست؛ ۲. نظر به استشهاد به کریمه ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (فصلت: ۵۳) برهان صدیقین برهانی است که خدا بر هر چیزی شاهد است. بنابراین خدا شاهد بر خودش است؛ زیرا خدا هم شیء است: ﴿قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ﴾ (انعام: ۱۳۱)، پس خدا شاهد بر خودش است.

عبارت ابن سینا در توصیف صدیقین، که گفته: «الذین یستشهدون به لا علیه» ابهام دارد. محتمل است معنای «به خدا استشهاد می‌کنند، نه بر خدا» این باشد که

خدا واسطه هر چیزی واقع می‌شود، ولی نمی‌توان برهان بر وجود خدا آورد و خدا شاهد بر خودش نیست. و محتمل است معنای آن این باشد که برهان بر هر چیزی از جمله برهان بر خدا به واسطه خدا است، نه آن که برهان بر او به واسطه چیز دیگری باشد.

البته عبارت ابن سینا باید بر معنای دوم حمل شود؛ زیرا اگر بر معنای اول حمل شود، برهان صدیقین هیچ خصوصیتی با دیگر برهان‌ها ندارد؛ زیرا خدا با خدا اثبات نمی‌شود، خواه خدا با خلقش اثبات شود و خواه با وجود من حیث هو؛ در صورتی که وجود من حیث هو معنای عام وجود باشد. در حالی که ابن سینا به برهانش می‌بالد که از خلق استفاده نکرده است و برهان خود را اوثق و اشرف می‌داند. اگر وجود من حیث هو همان وجود خدا باشد، اشرفیتش آشکار است، و اگر وجود من حیث هو وجود خدا نباشد، این برهان چه اشرفیتی بر برهان خلقی دارد؟!

شاهد قاطع در این که مقصود ابن سینا از وجود من حیث هو همان خداست، عبارت ابن سینا در تعلیقات است که می‌گوید: «حق آن چیزی است که وجودش برای خودش از ذاتش است. از این رو باری همان حق است و ما سوای او باطل است، کما این که بر واجب الوجود برهان نیست و جز از ذات خویش شناخته نمی‌شود. پس او همانطور است که فرمود: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ (آل عمران: ۱۸)» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۷۰). بنابراین به نظر می‌رسد که معیار در برهان صدیقین از نظر ابن سینا آن است که ذات خدای متعال واسطه در اثبات خودش باشد.

۲. صدیقین بودن یا نبودن برهان ابن سینا

حال با توجه به این معیار، ابن سینا مدعی است که برهانی که در «الإشارات و التنبیها» اقامه کرده، صدیقین است، و ملاصدرا در نقد صدیقین بودن برهان وی مدعی است که این برهان صدیقین نیست، هر چند اقرب المسالك به منهج صدیقین است؛ چرا که در این برهان نظر به مفهوم موجود شده است، در حالی که ملاصدرا برهان خودش را صدیقین دانسته است؛ چرا که در برهانش نظر به حقیقت وجود است که همان واجب الوجود است (شیرازی، ۱۹۸۱م، ۶: ۲۶)؛ زیرا در اثبات واجب در صورتی برهان صدیقین است که حد وسط در برهان خود واجب باشد. از این رو ملاصدرا در توصیف برهان صدیقین گفته است برخی از براهین اوثق، اشرف و انور از برخی دیگرند، و اشرف آنها به سوی او برهانی است که وسط در برهان در

حقیقت غیر او نباشد. بنابراین، طریق به مقصود عین مقصود است، و این راه صدیقینی است که به او بر او استشهاد می‌کنند: «یستشهدون به علیه...» (همان: ص ۱۳).

پس با توجه به این که هر دو فیلسوف معیار صدیقین را اثبات ذات به واسطه ذات می‌دانند، چرا و با چه بیانی ابن سینا برهانش را دارای معیار صدیقین می‌داند؟ و ملاصدرا چرا و با چه بیانی مدعی است که برهان ابن سینا معیار صدیقین را ندارد؟

بیان ابن سینا در صدیقین بودن برهانش این است که: اولاً، نفس الوجود شهادت به وجود او می‌دهد و ثانیاً، وقتی بررسی می‌کنیم، در می‌یابیم که در اثباتش اعتبار خلق و فعل او - که همان خلق اوست - احتیاج نیست (ابن سینا، ۱۴۰۳: ۶۶). توضیح بیان ابن سینا این است که: وی مدعی نیست که در اثبات وجود خدای متعال به روش صدیقین اصلاً نباید پای غیر خدا به میان بیاید، بلکه او مدعی است که اثبات آن محتاج به خلق نباشد، و این بیان در مقابل برهان خلقی است؛ چرا که اگر خلق موجود باشد، وجودش واسطه در اثبات واجب می‌شود. پس در برهان خلقی اثبات واجب محتاج به خلقش است. اما اگر پای وجود خلق را به میان بیاوریم ولی در برهان نشان دهیم که خلقش در اثبات وجودش دخالت نکرده و اثباتش نه تنها محتاج به وجود خلق نیست، بل با انکار خلق هم وجود خدا اثبات می‌شود، برهان در این صورت از نظر ابن سینا، صدیقین است.

ممکن است این پرسش به میان آید که اگر در اثبات واجب احتیاج به وجود خلق نیست، پس چرا پای آن را به میان می‌آوریم؟ بنابراین به میدان آوردن وجود خلق در مقدمات برهان گواه است که برهان خلقی است، نه صدیقین.

ابن سینا به این اشکال می‌تواند این گونه پاسخ دهد: گاهی آوردن خلق زمینه اثبات وجود واجب را فراهم می‌آورد، بی‌آن که در اثبات وجودش دخالت ایجابی داشته باشد. بنابراین مهم این نیست که پای خلق در مقدمات برهان به میان نیاید، بل مهم این است که اثبات واجب به وجود خلق تکیه نداشته باشد. هدف در برهان صدیقین این است که همانطور که وجود خدا در ثبوتش محتاج به خلق نیست - بلکه وجود خلق محتاج به اوست - وجود خدا در اثبات هم محتاج به خلق نباشد، بل اثبات خلقش به وجود او محتاج باشد. برای نشان دادن بی‌نیازی برهان ابن سینا در اثبات واجب از خلق، لازم است به اختصار برهان ابن سینا را ذکر کنیم و با تحلیل آن نشان دهیم که اثبات وجودش محتاج به وجود خلق نیست، بنابراین برهانش خلقی نیست.

۳. برهان ابن سینا

«بی شک در خارج وجودی هست و هر وجودی یا واجب است یا ممکن. اگر وجود واجب الوجود باشد، واجب الوجود موجود است و مطلوب حاصل است و اگر وجود ممکن الوجود باشد، تبیین خواهیم کرد که وجود ممکن به واجب الوجود منتهی می‌شود»؛ زیرا ممکن الوجود داخل در وجود نمی‌شود مگر به سببی که وجودش را بر عدمش ترجیح دهد. اگر سبب ممکن هم ممکن الوجود باشد و همچنین ممکن‌ها بعضی به بعض دیگر تعلیق یابند، موجودی تحقق نمی‌یابد؛ زیرا فرض وجود ممکنی را کرده‌ایم که تا بی‌نهایت وجود موجود نشود، او موجود نمی‌شود و موجود شدن بی‌نهایت وجود ممکن محال است. بنابراین ممکن‌ها به واجب الوجود منتهی می‌شوند (ابن سینا، المبدأ و المعاد، ۱۳۶۳، ص ۲۲).

۴. توجیه صدیقین بودن برهان ابن سینا از منظر او

همانطور که در تقریر برهان ابن سینا گذشت، روشن است که ابن سینا اثبات وجود واجب را بر وجود ممکن مبتنی نکرده است؛ هر چند محتمل است مصداق «وجودی» که مقدمه برهان قرار گرفته است، ممکن الوجود باشد. تکیه ابن سینا به وجود من حیث هو و نفی سفسطه است، نه به وجود ممکن؛ زیرا محتمل است وجود من حیث هو همان واجب باشد؛ زیرا آشکار است که اگر وجود ممکن پس از این برهان نفی شود، برهان به قوت خود باقی است؛ چرا که در این صورت به ضرس قاطع می‌توان گفت موجودی که با آن نفی سفسطه می‌شود، همان وجود واجب است؛ زیرا با نبود ممکن الوجود اصل هستی ثابت است؛ چرا که سفسطه بدیهی البطلان است.

به بیان دیگر، ابن سینا برهان خود را صدیقین می‌داند؛ چرا که در اثبات وجودش خلق دخالت ندارد؛ زیرا با فرض تحقق اصل وجود، اگر وجود خدا را انکار کنیم، قطعاً وجود خلق هم انکار می‌شود و لازمه‌اش آن است که اصل وجود را هم انکار کنیم. ولی اگر وجود خلق را انکار کنیم، وجود خدا انکار نمی‌شود و لازم نمی‌آید که اصل وجود انکار شود. از اینجا روشن می‌شود که وجود من حیث هو باید همان واجب الوجود باشد که خودش را نتیجه داده است. با این توجیه ابن سینا مدعی است که برهانش صدیقین است و ذات خدا به واسطه ذاتش اثبات می‌شود.

۵. صدیقین نبودن برهان ابن سینا از منظر ملاصدرا

ملاصدرا- همانطور که خواهد آمد- این توجیه ابن سینا در صدیقین بودن برهان

وی را نمی‌پذیرد و نشان می‌دهد که برهان او علی‌رغم برتری‌اش نسبت به برهان‌های خَلقی صدیقین نیست، بل قریب به صدیقین است؛ چرا که از مفهوم موجود استفاده کرده است (شیرازی، ۱۹۸۱، ۶: ۲۶-۲۷).

حکیم سبزواری ذیل بیان ملاصدرا می‌گوید مفهوم از حیث سرایت به معنوی و از این حیث می‌باشد که مفهوم موجود وجه موجود حقیقی بما هو موجود است، و وجه شیء به وجهی همان شیء است، لیکن برخی از وجه‌های شیء ماهیتی است که برای آن وجود است (سبزواری، تعلیقات، در: شیرازی، ۱۹۸۱، ۶: ۲۷).

بیان حکیم سبزواری ممکن است در بدو نظر نقد بر ملاصدرا به حساب آید و به گونه‌ای تأیید صدیقین بودن برهان ابن سینا به در نظر گرفته شود، ولی با تأمل معلوم می‌شود که او نیز نقد ملاصدرا در صدیقین نبودن برهان ابن سینا را تأیید می‌کند؛ زیرا اگر مفهوم از حیث سرایت به معنوی نباشد و مفهوم موجود به وجهی وجه حقیقت وجود نباشد، به هیچ وجه وجود خدای متعال اثبات نمی‌شود. بنابراین حتماً مفهوم باید از حیث سرایت عنوان به معنوی باشد و مقصود ملاصدرا هم این است که ابن سینا از مفهوم موجود من حیث هو موجود خود مفهوم را قصد نکرده است، بل محکی آن را در نظر داشته است؛ زیرا ملاصدرا در موضع دیگر تصریح کرده است مراد حکماء از موجود مطلق خود این مفهوم کلی نیست بل موجود بما هو موجود فی نفس الامر است (شیرازی، ۱۹۸۱، ۶: ۸۹). روشن است که موجود بما هو موجود محکی مفهوم موجود است. به علاوه، در تقریری که ملاصدرا از برهان ابن سینا ارائه داده است مفهوم موجود را به واجب و ممکن تقسیم کرده است. آشکار است که مفهوم به اعتبار محکی آن به واجب و ممکن تقسیم می‌شود.

۶. سر صدیقین نبودن برهان ابن سینا از منظر ملاصدرا

اشکال ملاصدرا در صدیقین نبودن برهان ابن سینا چیست؟ ملاصدرا خود در اسفار، تقریری از برهان ابن سینا آورده است، و در آنجا بیان کرده است که این برهان مبتنی بر تقسیم مفهوم موجود به واجب و ممکن است. روشن است که مفهوم موجود به اعتبار محکی به واجب و ممکن تقسیم می‌شود، نه خود مفهوم بما هو مفهوم؛ زیرا تمام مفاهیم برای صاحبان ذهن ذهنی‌اند و صاحب ذهن ممکن الوجود است. بنابراین همه مفاهیم حتی مفهوم موجود ممکن الوجودند. پس معقول نیست که مفهوم ممکن به واجب و ممکن تقسیم شود. از سوی دیگر، ملاصدرا مدعی است که ما اثبات واجب

را در این تقریر در علم کلی و فلسفه اولی به انجام رساندیم. از سوی سوم، ملاصدرا مدعی است که برهان ابن سینا قریب به منهج صدیقین است (همو: ۲۶). در توضیح بیان ملاصدرا چند نکته اهمیت دارد:

اولاً، چرا او مدعی است که برهان ابن سینا قریب به صدیقین است، و چرا نگفته است برهان او مانند برهان‌های خلقی است؟ به عبارتی چرا ملاصدرا برهان ابن سینا را بالاتر از برهان خلقی و پائین‌تر از برهان صدیقین می‌داند؟

ثانیاً، آیا ابن سینا از تقسیم موجود استفاده کرده است که ملاصدرا تقسیم مفهوم موجود به واجب و ممکن را به رخ وی می‌کشد؟

ثالثاً، برهان در الهیات بالمعنی الاعم چه خصوصیتی دارد که اگر در آنجا اثبات شود، صدیقین نیست؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها بررسی تحلیل برهان ابن سینا لازم است.

۷. بررسی تحلیلی برهان ابن سینا

برهان ابن سینا: موجودی که در خارج موجود است یا واجب است یا ممکن. اگر واجب باشد مطلوب ثابت است و اگر ممکن باشد، مستلزم واجب است و مطلوب ثابت است. بنابراین در هر دو حال مطلوب- که وجود خارجی واجب است- ثابت است.

این برهان بر حسب ظاهر بر تقسیم وجود به ممکن و واجب استوار نیست، بلکه بر تردید استوار است؛ زیرا طبق بیان ابن سینا آن موجود خارجی- که در آن شکی نیست- احتمال دارد همان واجب باشد، که اگر چنین باشد مطلوب ثابت است، و احتمال دارد که ممکن الوجود باشد، که اگر چنین باشد مستلزم واجب است. از این رو در برهان ابن سینا سخن از تردید موجود خارجی بین واجب و ممکن است، نه تقسیم آن به واجب و ممکن.

ملاصدرا به این نکته توجه دارد که در تقریر برهان ابن سینا «یا واجب یا ممکن» به معنای تردید است، اما او مدعی است که مبنای این تردید، تقسیم موجود در نفس الامر به واجب و ممکن است. ملاصدرا توجه دارد که اگر در واقع بیش از یک موجود وجود نداشته باشد، نمی‌توان آن را به واجب و ممکن تقسیم خارجی کرد، و اما می‌توان گفت آن وجود به نحو تردید، یا واجب است یا ممکن. اما سؤال این است که چرا این تردید- نه تقسیم- درست است؟ ملاصدرا مدعی است که این تردید ریشه در تقسیم نفس الامری موجود به واجب و ممکن دارد.

۸. تردید مبتنی بر تقسیم موجود به واجب و ممکن

ملاصدرا می‌گوید در این که ابن سینا توانست به نحو تردید «واجب یا ممکن» را بر موجود خارجی حمل کند، مبتنی بر تقسیم مفهوم موجود به لحاظ محکی نفس الامری به واجب و ممکن است. توضیح آن که وقتی با مراجعه به خارج یا با مراجعه به نفس خود وجودی را پذیرفته‌ایم از آن مفهوم موجود را انتزاع می‌کنیم. این مفهوم حکایت از موجود خارجی دارد. اما از نظر عقلی موجود که یک مفهوم کلی است، به لحاظ خارج نفس الامری - نه به لحاظ خارج عینی - بر اساس احکام مواد ثلاث، ممتنع الوجود نیست. حال که ممتنع الوجود نیست، ممکن الوجود به امکان عام است، و ممکن الوجود به امکان عام از نظر عقلی - نه از نظر خارج عینی - به واجب الوجود و ممکن الوجود تقسیم می‌شود. روشن است که معنای این تقسیم، تقسیم خارجی نیست، و لذا نباید مدعی شویم که در خارج عینی، هم واجب و هم ممکن موجودند. از این رو نسبت به خارج عینی، موجودی که به عنوان یک امر خارجی پذیرفته‌ایم، مردد بین واجب و ممکن است. پس مبنای تردید خارجی متخذ از تقسیم کلی موجود به واجب و ممکن، در نفس الامر است.

۹. سرّ قریب به صدیقین بودن برهان ابن سینا

برهان صدیقین آن است که از خود ذات واجب همو را اثبات کنیم. اما برهان ابن سینا نشان نمی‌دهد از خود واجب وجودش را اثبات کرده باشیم؛ زیرا موجودی که از خارج آمده است، معلوم نیست که همان واجب باشد، بل مردد بین واجب و ممکن است و چیزی که مردد بین واجب و ممکن باشد، عین واجب نیست تا برهان صدیقین باشد.

به بیان دیگر، برهان صدیقین برهانی است که به وجه شخصی، وجود واجب را نتیجه دهد، یعنی خدا از خود خدا نتیجه شود، در حالی که برهان ابن سینا وجود واجب را به وجه کلی اثبات می‌کند، نه به وجه شخصی؛ زیرا موجود به عنوان یک مفهوم کلی در نفس الامر به واجب الوجود و ممکن الوجود تقسیم می‌شود. اگر موجود همان واجب باشد، مطلوب به نحو کلی حاصل است و اگر موجود ممکن هم باشد، باز مطلوب به نحو کلی حاصل است؛ زیرا ممکن الوجود بدون واجب الوجود موجود نمی‌شود. پس وجود شخصی واجب، به وجه کلی در خارج ثابت می‌شود نه به وجه شخص.

بنابراین در این برهان هرگز نشان داده نمی‌شود که موجود خارجی که برهان با آن آغاز شد، همان واجب الوجود است. اما در عین حال نمی‌توان گفت ممکن الوجود است، و چون نمی‌توان گفت از ممکن الوجود واجب الوجود اثبات شده است، برهان خلّقی نیست، و چون نمی‌توان گفت از واجب واجب الوجود اثبات شده است، برهان صدیقین نیست. پس می‌توان گفت برهان قریب به صدیقین است؛ چرا که اولاً با انکار ممکن خلّی به برهان وارد نمی‌شود و ثانیاً، هر چند با انکار ممکن خلّی به برهان وارد نمی‌شود ولی به این معنا هم نیست آن چیزی که وجود واجب را اثبات کرد، خود واجب بوده است؛ زیرا عنوانی که وجود واجب را نتیجه داده است، عنوان کلی است نه عنوان شخصی، و گرچه عنوان کلی وجهی برای معنون شخصی است ولی عین آن نیست، و برهان صدیقین برهانی است که از وجود شخصی واجب وجودش اثبات شود، نه از عنوان عامی که به وجهی وجه برای وجود شخصی واجب است. براین اساس می‌توان مدعی بود که برهان ابن سینا قریب به صدیقین است؛ چرا که به وجهی از واجب به واجب رسیده‌ایم، و صدیقین نیست؛ چرا که به وجهی از واجب به واجب نرسیده‌ایم؛ زیرا اگر چیزی به وجهی وجه شیئی باشد، نه از هر جهت، به وجهی دیگر می‌تواند عین آن نباشد. و موجود به عنوان مفهوم کلی به وجهی عین معنون - یعنی وجود من حیث هو- است و به وجهی هم عین او نیست.

از مطالب پیشین روشن شد که چرا ملاصدرا تقریر برهان ابن سینا را مبتنی بر تقسیم دانسته است؛ زیرا مفهوم موجود، کلی است و به لحاظ نفس الامر به واجب و ممکن تقسیم می‌شود. و چون به واجب و ممکن تقسیم می‌شود، این تقسیم نفس الامری است و نه عینی، و لذا نمی‌توان گفت در خارج عینی بر اساس مواد ثلاث دو قسم واجب و ممکن موجود است. اما عقل بر اساس تقسیم نفس الامری مزبور حکم می‌کند هر موجود خارجی یکی از دو قسم بر آن صادق است. از این رو می‌توان بر هر موجود دو شق تقسیم را به نحو تردید حمل کرد. بنابراین حمل دو شق واجب و ممکن به نحو تردید مبتنی بر تقسیم موجود به واجب و ممکن در نفس الامر است.

اما نکته مهم‌تر این است که از برهان ابن سینا بدست می‌آید که یک قسم از دو قسم تقسیم عقلی به صورت معین خارجیت دارد؛ زیرا یکی از دو قسم در موجودیتش وابسته به موجود دیگر است، و از همین رو واجب الوجود به عنوان موجود خارجی با برهان ابن سینا اثبات می‌شود، و چون به وجه کلی اثبات می‌شود نه به وجه شخصی،

برهانش صدیقین نیست؛ چرا که در این برهان وجود شخصی خدا واسطه در اثبات خودش نشده است، بل وجود خدا به وجه کلی واسطه شده است. بنابراین برهان ابن سینا و هر برهانی که از مفهوم موجود و تقسیم آن به واجب و ممکن استفاده کند، صدیقین نیستند. از این رو برهان محقق طوسی و برهان‌هایی که فیلسوفان دیگر به تبع ابن سینا آورده‌اند، هیچ کدام صدیقین نیستند.

۱۰. الهیات بالمعنی الاخص جایگاه برهان صدیقین، نه الهیات بالمعنی الاعم

یکی از مباحث بسیار مهم که نقش آن در برهان صدیقین هم خودش را نشان می‌دهد، تمایز بین الهیات بالمعنی الاعم و الهیات بالمعنی الاخص است. سؤال این است که آیا الهیات بالمعنی الاخص بخشی از الهیات بالمعنی الاعم است که به خاطر اهمیت آن از بحث‌های عمومی جدا شده و تحت عنوان الهیات بالمعنی الاخص بحث می‌شود؟ از نظر علامه طباطبایی فیلسوفان بخشی از مباحث الهیات بالمعنی الاعم یعنی خصوص واجب را از اقسام مواد ثلاث به دلیل اهمیت و شرافت موضوع آن جدا کرده و تحت عنوان الهیات بالمعنی الاخص از آن بحث می‌کرده‌اند. از این رو علامه می‌گوید مباحث متعلق به واجب در حقیقت مسائلی است که به مرحله وجوب و امکان تعلق دارد و بحث از آن را به جهت اهتمام- به جهت اعتناء به شرافت موضوع آن- در مرحله مستقلی افراد کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۲۶۷).

اما از نظر ملاصدرا نزد ارسطو فلسفه اولی دارای دو فن بوده است: فن کلیات که در آن از تقسیم‌های وجود بحث می‌شود و فن مفارقات، و موضوع این دو فن، وجود مطلق است (شیرازی، ۱۳۸۲: ۱۵-۱۶). ملاصدرا تصریح می‌کند که مبدء همه موجودات در فلسفه اولی در فن علم کلی باید اثبات شود، و در عین حال تصریح می‌کند مبدء جمیع موجودات از آن جهت که موجود مجرد از ماده است باید در علم مفارقات یا الهیات بالمعنی الاخص اثبات شود (همان: ۲۴-۲۵)، بنابراین واجب الوجود، هم باید در علم کلی اثبات شود و هم در الهیات بالمعنی الاخص یا علم مفارقات، و اشاره کردیم که اثبات آن در فن کلی به نحو کلی است نه به نحو شخصی، پس در الهیات بالمعنی الاخص باید به نحو شخصی و به عنوان یک موجود خارجی مجرد از ماده اثبات شود. از این رو می‌بینیم که ملاصدرا در الهیات بالمعنی الاخص مدعی است که بحث در اثبات خدا در این جا طور دیگری از حکمت و معرفت است و نظر به ذوات موجودات و تحقیق در وجود مفارقات و الاهیات است که معرفت ربوبی

نامیده می‌شود (همو، ۱۹۸۱، ۶: ۳-۴).

تعبیر از ذوات موجودات نشان می‌دهد که شخص موجودات را باید در الهیات بالمعنی الاخص تحقیق کرد. بنابراین وجود خدای تبارک و تعالی می‌باید، علاوه بر اثبات او در علم کلی به نحو کلی، در الهیات بالمعنی الاخص و علم ربوبی به نحو شخصی اثبات شود، و برهان صدیقین، که داعیه‌اش اثبات وجود خدا از خداست، می‌باید ذات خدا را از ذات خدا به نحو وجود شخصی اثبات کند.

از اینجا روشن می‌شود که سرّ این که چرا ملاصدرا برهان ابن سینا را صدیقین نمی‌داند؛ زیرا ذات خدا در الهیات بالمعنی الاعم یعنی در فن کلی به وجهی کلی اثبات می‌شود، نه به نحو شخصی، در حالی که در برهان صدیقین می‌باید وجود شخصی خدا را از ذات خودش اثبات کند. و برای این که این مهم به نحو شخصی به انجام برسد، باید حکم شخصی وجود من حیث هو را بدست بیاوریم و نشان دهیم این وجود شخصی، واجب الوجود است، در حالی که برهان ابن سینا چنین وجود شخصی را به نحو شخصی اثبات نمی‌کند، بل به نحو کلی اثبات می‌کند.

از این رو علم مفارقات و الهیات بالمعنی الاخص طور دیگری از حکمت است که متکفل اثبات وجود شخصی واجب به نحو شخصی است و ملاصدرا مدعی است که توانست وجود شخصی واجب را به نحو شخصی از حقیقت وجود که همان وجود خداست، اثبات کند؛ زیرا احکامی که ملاصدرا برای حقیقت وجود بیان می‌کند، مبتنی بر نفی سفسطه و اصالت و تشکیک وجود و عین ربط بودن وجود معلول به علت است و این احکام، علی وجه کلی نیستند.

برهان ملاصدرا مبتنی بر دو نکته است که برهانش را صدیقین می‌کند. اولاً تمام احکامی که بر وجود بار می‌کند، احکام خارجی است، حتی تقسیم وجود به غنا و فقر از احکام خارجی موجود است، و ثانیاً معلولی که عین ربط به علت خودش است، فقط مربوطاً الیه خود را نشان می‌دهد. از این رو از نظر ملاصدرا هر جای پهنه هستی نگریسته شود، وجود خدا به نحو شخصی در آن هویدا است؛ زیرا اگر در این پهنه هستی اعلا مرتبه نگریسته شود، خود خدا دیده می‌شود، و اگر سایر مراتب که معلول و عین ربط به اعلا مرتبه‌اند نگریسته شود، باز خود خدا دیده می‌شود؛ زیرا ربط از خود هیچ ندارد و همه جلوه اوست. پس در پهنه هستی خدا تجلی می‌کند و دیده می‌شود. این اجمال مدعای ملاصدرا در صدیقین بودن برهانش است، اما چگونگی درستی

مدعایش مجال دیگری می‌طلبد.

نتیجه‌گیری

وجود خدا از طرق مختلف قابل اثبات است. اما همانطور که وجود خود وابسته به چیزی نیست، اثبات وجود خدا هم می‌تواند به گونه‌ای باشد که وابسته به خلق او نباشد، بل به گونه‌ای باشد که ذات خدا از ذات خدا و به واسطه ذاتش اثبات شود. و برهان از ذات خدا بر ذات خدا برهان صدیقین است. این سینا مدعی است برهانش این خصیصه را دارد؛ چرا که اثبات وجودش محتاج به خلق نیست، اما ملاصدرا مدعی است که برهان ابن سینا مبتنی بر تقسیم مفهوم موجود به واجب و ممکن است، بنابراین وجود خدا از طریق مفهوم موجود به وجه کلی در علم کلی یعنی در الهیات بالمعنی الاعم اثبات می‌شود. از این رو برهانش صدیقین نیست؛ زیرا وجود شخصی خدا به وجه شخصی با این برهان اثبات نمی‌شود، ضمن این که ملاصدرا اذعان می‌کند که برهان ابن سینا برتر از برهان خلقی است و قریب به صدیقین است. اما برهان صدیقین برهانی است که در آن وجود خدا باید به وجه شخصی اثبات شود، و ملاصدرا این برهان را در الهیات بالمعنی الاخص یعنی در علم ربوبی اثبات کرده است. او تلاش کرده برهان بر وجود خدا به وجه شخصی اقامه کند که برآورنده نام صدیقین باشد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، ۱۳۶۳ش، *المبدأ والمعاد*، تحقیق عبد الله نورانی، تهران، دانشگاه تهران.
۳. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، ۴۰۴ق، *التعلیقات*، تحقیق عبد الرحمن بدوی، قم، مرکز النشر.
۴. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، ۴۰۳ق، *الإشارات والتنبيهات* مع الشرح، بی‌جا، دفتر نشر الكتاب.
۵. سبزواری، ملاهادی، *تعلیقات بر اسفار*، در: شیرازی، صدر الدین محمد، ۱۹۸۱م، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۶. سلیمان‌آمی، امیری، عسکری، ۱۳۹۸، «برتری و مزایای برهان صدیقین در میان براهین اثبات خدا»، حکمت اسلامی، بهار ۱۳۹۸، صفحه ۹ - ۲۹.
۷. شیرازی، صدر الدین محمد، ۱۳۸۲ش، *شرح و تعلیقه بر الهیات شفا*، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۸. شیرازی، صدر الدین محمد، ۱۹۸۱م، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۹. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۶۲ش، *نهاية الحكمة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.